

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت

سال دهم، بهار ۱۳۹۷، شماره مسلسل ۳۵

## بررسی حقیقت وجوب در قاعده وجوب سابق

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۲۶

تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۱۱/۲۰

محمد حسین زاده \*

وجوب سابق، از قواعد مهم و پرکاربرد فلسفه اسلامی است که به رغم اهمیتی که دارد، هنوز ساختار درونی آن با ابهام‌هایی مواجه است؛ از جمله اینکه این قاعده که اصالتاً ساختاری ماهوی دارد، چگونه می‌تواند در معلول‌های وجودی جاری گردد و در مباحث وجودی حکمت متعالیه به کار گرفته شود؟ مقاله حاضر پس از تبیین مفردات قاعده، سه راه حل برای جریان قاعده وجوب سابق در معلول‌های وجودی ارائه کرده است. این راه حل‌ها عبارت‌اند از: جریان قاعده در «معنای وجود امکانی»، استفاده از «معنای جامع بین امکان ماهوی و امکان وجودی»، و استفاده از «لاضرورت» در معلول‌های وجودی. نتیجه‌ای که از بررسی این راه حل‌ها به دست آمده، این است که قاعده وجوب سابق مختص به معلول‌های ماهوی است و در معلول‌های وجودی جاری نیست. وجوب مقارن، قسمی دیگر از وجوب بالغیر است که در معلول‌های وجودی می‌توان از آن به عنوان جایگزین وجوب سابق استفاده کرد.

**واژگان کلیدی:** وجوب سابق، وجوب مقارن، علت تامه، اصالت وجود،

معلول ماهوی، معلول وجودی.

### مقدمه

قاعده وجوب سابق از قواعد مهم و پرکاربرد فلسفه اسلامی است. بر اساس این قاعده، مادام که شیء به سر حد وجوب نرسد، نمی‌تواند موجود شود. ارتباط مبنایی قاعده وجوب سابق با مباحث اختلافی فیلسوفان و متکلمان اسلامی - نظیر «جبر و اختیار» و نیز «حدوث و قدم عالم» - این قاعده را به یکی از قواعد بحث‌برانگیز میان فیلسوفان و متکلمان تبدیل کرده است. بحث از این قاعده دو مقام دارد: یکی مقام تبیین ساختار درونی و چیستی قاعده، و دیگری مقام اثبات قاعده و اقامه استدلال بر آن. فیلسوفان مسلمان بیشتر توجه خود را صرف مقام دوم کرده، کمتر به تبیین ساختار درونی این قاعده پرداخته‌اند. این امر موجب شده تا اکنون ساختار قاعده با ابهام‌هایی قابل توجه همراه باشد؛ به‌ویژه با توجه به این مطلب که این قاعده پس از طرح اصالت وجود همچنان ساختار ماهوی خود را حفظ کرده، اما از نتیجه آن در مباحث وجودی استفاده می‌شود. با توجه به این نکته، این پرسش‌ها مطرح می‌شود که: آیا قاعده وجوب سابق مختص به معلول‌های ماهوی است یا در معلول‌های وجودی نیز می‌تواند جاری باشد؟ در صورت امکان جریان قاعده در معلول‌های وجودی، آیا نحوه جریان آن با معلول‌های ماهوی یکسان است یا متفاوت؟ در صورت جریان قاعده در معلول‌های وجودی، آیا ادله اثبات آن با ادله‌ای که حکمای پیشین درباره معلول‌های ماهوی اقامه کرده‌اند، یکسان است یا اینکه طرح بحث راجع به معلول‌های وجودی، استدلال‌های جداگانه‌ای طلب می‌کند؟ با توجه با مطالبی که بیان شد، ضرورت دارد چیستی این قاعده بیش از پیش تبیین شود تا زمینه برای طرح دقیق‌تر مباحث مبتنی بر آن فراهم گردد. در این مقاله ابتدا به تبیین ارکان و مفردات قاعده وجوب سابق می‌پردازیم و در ادامه، جریان قاعده را بنا بر اصالت وجود بررسی می‌کنیم.

### حقیقت وجوب سابق

در ادامه مسأله حقیقت وجود را در سه محور پیگیری خواهیم نمود:

#### ۱. موصوف وجوب سابق و شبهه تقدم وصف بر موصوف

چون ذات ماهیت خالی از وجود و عدم است، نسبت آن به وجود و عدم یکسان است؛ در نتیجه، برای موجود شدن باید به وسیله مرجح خارجی از حد استواء خارج شود؛ خروج از حد استواء نیز حاصل نمی‌شود، مگر اینکه ممکن قبل از موجود شدن، واجب بالغیر شود (ابن سینا، ۱۴۰۴ق: ۳۹). مراحل فوق تحت عنوان اعتبارات طولی ماهیت به صورت زیر بیان شده است: «الماهیة أمكنت، فأحتاجت، فأوجب، فأوجب، فأوجد، فوجد».

شش مرتبه امکان، احتیاج، ایجاب، وجوب، ایجاد و وجود، رابطه علی و معلولی با یکدیگر دارند؛ به طوری که مرتبه سابق، علت برای مرتبه بعد به شمار می‌آید. البته این علیت، علیتی تحلیلی است که در مقام ثبوت و نفس الامر به واسطه تحلیل عقلی برای این مراتب ثابت می‌شود.

فخر رازی درباره رابطه طولی وجوب با وجود معلول اشکال مهمی را مطرح می‌کند که می‌توان آن را به صورت منطقی زیر تقریر کرد:

۱. وجوب، صفتی وجودی است.

۲. این صفت قبل از موجود شدن ماهیت و با نظر به علت تامه آن بر ماهیت عارض می‌شود.

۳. عروض صفت وجودی بر یک موصوف، مستلزم وجود آن موصوف در مرتبه قبل است.

۴. بنابراین، عروض وجوب سابق بر ماهیت - با نظر به علت تامه آن - مستلزم وجود ماهیت قبل از موجود شدن آن است.

۵. موجود شدن ماهیت قبل از موجود شدن آن، تناقض و محال است (رازی، ۱۴۱۱ق، ج: ۱، ۱۳۲).<sup>۱</sup>

حکما پاسخ‌های متعددی به این اشکال داده‌اند که هر یک از آنها دیدگاهی متفاوت را درباره موصوف وجوب سابق ترسیم می‌کند.

### بیان دیدگاه‌ها درباره موصوف وجوب سابق

در این زمینه در مجموع شش دیدگاه به چشم می‌خورد.

#### دیدگاه اول: علت تامه به مثابه موصوف وجوب سابق

دیدگاه اول، مقدمه دوم از مقدمات اشکال را منع می‌کند. در این دیدگاه وجوب سابق، وصف معلول ماهوی به لحاظ متعلق موصوف است. به عبارت دیگر، در این دیدگاه وجوب سابق، وصف معلول ماهوی نیست؛ بلکه وصف علت تامه است و به همین دلیل، وجوب سابق نامیده می‌شود. این صفت از وجود علت تامه انتزاع می‌گردد، اما به لحاظ پیوند و ربطی که میان علت و معلول برقرار است، وجوب سابق مجازاً به معلول نسبت داده می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۲۴۳).

استاد جوادی آملی این دیدگاه را ارائه کرده و آن را به فخر رازی و صدرالمتألهین نیز نسبت داده است (همان: ۲۴۵). بنا بر این دیدگاه، قاعده به این معنا خواهد بود که شیء ممکن تا علت تامه‌اش محقق نشود، موجود نمی‌گردد: «الممكن ما لم تتحقق علته التامة بنصابها لم يوجد» (همان). بنابراین، مراد از وجوب در این قاعده، همان تحقق علت تامه است و چون وجود با وجوب

۱. «الوجوب وصف ثابت فيستدعي موصوفا ثابتا فلو كان الوجوب سابقا على الوجود لكان ثبوت الصفة

سابقا على ثبوت الموصوف» (رازی، ۱۴۱۱ق، ج: ۱، ۱۳۲).

مساوق است، به جای اینکه وجود علت تامه گفته شود، از آن به وجوب علت تامه تعبیر شده است.

### بررسی

این دیدگاه با مقتضای ادله‌ای که حکما برای اثبات قاعده وجوب سابق اقامه کرده‌اند، سازگار نیست. این ادله درصدد اثبات این مطلب‌اند که ممکن به سبب وجود علت تامه، واجب بالغیر می‌شود؛ نه اینکه درصدد اثبات اصل موجودیت علت تامه برای تحقق معلول باشند (فیاضی، یادداشت‌های شخصی). اشکال دیگر این است که این دیدگاه با ظاهر کلام حکما که وجوب را در سلسله اعتبارات طولی ماهیت قرار می‌دهند و از احکام خود ممکن به شمار می‌آورند، سازگار نیست. در صورتی که بتوان معلول ماهوی را موصوف وجوب سابق دانست و در عین حال، اشکال فخر رازی را برطرف کرد، وجهی برای عدول از معنای ظاهری قاعده وجود ندارد.

### دیدگاه دوم: تأثیر علت تامه به مثابه موصوف وجوب سابق

دیدگاه دوم نیز مانند دیدگاه اول، مقدمه دوم اشکال را منع می‌کند. در این دیدگاه وصف وجوب برای ماهیت، وصف به حال متعلق موصوف است و موصوف حقیقی آن، «تأثیر علت تامه» است که مقدم بر وجود ماهیت می‌باشد. این دیدگاه در عین حال که شباهت زیادی با دیدگاه سابق دارد، دیدگاهی متفاوت است؛ زیرا موصوف وجوب سابق را «علت تامه» نمی‌داند؛ بلکه موصوف را «تأثیر علت تامه» می‌داند. بنا بر دیدگاه اول، مفاد قاعده وجوب سابق این است که «ممکن تا علت تامه‌اش محقق نگردد، موجود نمی‌شود»؛ در حالی که بنا بر دیدگاه دوم، مفاد قاعده عبارت است از اینکه «شیء تا وقتی تأثیر علت تامه‌اش واجب نشود، موجود نمی‌شود». فخر رازی این دیدگاه را در پاسخ به اشکال

برمی‌گزینند و می‌نویسد:

اما ان الوجوب هل هو وصف ثبوتی ام لا فقد سبق و بتقدیر کونه ثبوتیا فهو  
امر يعرض للفاعل في تأثيره في الفعل اذ الفاعل يصير محکوما علیه بوجوب ان  
يصدر عنه ذلك الفعل و الفاعل سابق بوجوده على الفعل فلا بأس بان يوصف بهذا  
الوجوب (رازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱: ۱۳۲).

### بررسی

این دیدگاه با ظاهر کلام حکما که وجوب را در سلسله اعتبارات طولی ماهیت قرار می‌دهند و از احکام خود ممکن به شمار می‌آورند، سازگار نیست. به عبارت دیگر، طبق این دیدگاه، وجوب مطرح‌شده در قاعده، وجوب بالغیر نیست؛ زیرا وجوب بالغیر، وصف معلول از جهت معلول بودنش است، نه وصف علت یا تأثیر آن.

اشکال دوم این است که با صرف‌نظر از اشکال قبل، این دیدگاه مشکل تقدم وصف بر موصوف را برطرف نمی‌کند و خود به اشکال تقدم وصف بر موصوف مبتلاست؛ زیرا مرتبه وجود علت تامه قبل از مرتبه تأثیر آن است. در این صورت، پرسش در مرتبه وجود علت تامه این‌گونه مطرح می‌شود: آیا بعد از وجود علت تامه، تأثیر آن واجب است یا نه؟ اگر موصوف وجوب، تأثیر علت تامه باشد، اشکال تحقق وصف قبل از موصوف مطرح می‌گردد؛ زیرا هنوز تأثیر علت تامه نیامده تا متصف به وجوب شود.

به بیان دیگر، اگر مراد این است که بعد از رسیدن علت تامه به مرتبه تأثیر و پس از انتزاع عنوان «مؤثر بودن» از علت، تأثیر علت تامه واجب است، چنین چیزی همان ضرورت به شرط محمول است، نه وجوب سابق، و اگر مراد این است که قبل از رسیدن علت به مرتبه تأثیر و انتزاع عنوان «مؤثر بودن»، تأثیر

علت واجب است، در این صورت همان اشکال تحقق وصف قبل از وجود موصوف بازمی‌گردد.

#### دیدگاه سوم: ماهیت موجود به مثابه موصوف وجوب سابق

دیدگاه سوم مانند دو دیدگاه قبل، مقدمه دوم اشکال را منع می‌کند؛ با این تفاوت که در این دیدگاه مقدمه دوم از جهت «سبق» اتصاف منع می‌شود، نه از جهت «موصوف» اتصاف. بنا بر مقدمه دوم، وجوب سابق قبل از موجود شدن معلول ماهوی عارض آن می‌شود؛ در حالی که چنین چیزی ممنوع است. در زمانی که وصف (وجوب) موجود است، موصوف آن (ماهیت) نیز موجود است؛ زیرا اگر موصوف هنگام عروض وصف موجود نباشد، در این هنگام ممتنع بالغير بوده، دیگر حمل وجوب بالغير بر آن صحیح نیست. بنابراین، تقدم وجوب بر وجود، تنها در ظرف تحلیل عقل است و در ظرف خارج تقدم وصف بر موصوف لازم نمی‌آید. فاضل قوشچی در شرح خود بر تجرید العقاید این پاسخ را راجع به اشکال فوق مطرح کرده است:

و المراد بالسبق، الذاتی لا الزمانی فلا یلزم اتصاف المهیة بوجوب الوجود  
حالكونها معدومة، کیف و هی فی تلك الحالة ممتنعة بالغير (قوشچی، بی‌تا: ۴۱).

استاد مصباح یزدی نیز همین پاسخ را پذیرفته است:

أَنَّ تَقَدُّمَ الْوَجُوبِ عَلَى الْوُجُودِ إِنَّمَا هُوَ بِحَسَبِ الرِّتْبَةِ فِي وَعَاءِ التَّحْلِيلِ الْعَقْلِيِّ،  
و هَذَا التَّحْلِيلُ إِنَّمَا يَتِمُّ بِالنِّسْبَةِ إِلَى الْمَوْجُودِ الْخَارِجِيِّ، فَيَكُونُ الْوُجُودُ الْعَيْنِيُّ مَنْشَأً  
لِإِنْتِزَاعِهِ. فَالسَّبْقُ الرَّتْبِيُّ التَّحْلِيلِيُّ لِلْوَجُوبِ عَلَى الْوُجُودِ لَا يَنَافِي السَّبْقَ الْعَيْنِيَّ  
لِلْوُجُودِ عَلَيْهِ (مصباح یزدی، ۱۴۰۵ق: ۹۴، تعلیقه ۷۱).

#### پروسی

بحث قاعده «الشیء ما لم یجب لم یوجد» - همان طور که فاضل قوشچی به

آن اعتراف کرده - در سبق رتبی است؛ از این رو، باید در همین مقام تحلیل عقلی، ماهیت را قبل از موجود شدن، متصف به وجوب کنیم. در فضای تحلیل عقلی پرسش این است که: چگونه ماهیت در رتبه‌ای که وجود ندارد، به وجوب متصف شده است؟ به عبارت دیگر، چگونه در رتبه‌ای که موصوف تقرر ندارد، وصف تقرر دارد؟ بنابراین، پرسش از تقدم وصف بر موصوف در مرتبه است و پاسخ قوشچی و استاد مصباح یزدی، تقارن وصف و موصوف در ظرف زمان است. روشن است که این پاسخ، کاملاً از محدوده اشکال خارج است و ربطی به آن ندارد.

اشکال دیگر پاسخ قوشچی و استاد مصباح یزدی این است که وجوب سابق حتی در ماهیاتی که موجود نیستند نیز مطرح است و به ماهیات موجود اختصاص ندارد.

#### **دیدگاه چهارم: معلول به اعتبار حضور جمعی در مرتبه علت تامه به مثابه موصوف وجوب سابق**

دیدگاه چهارم، مقدمه پنجم اشکال را منع می‌کند. در این دیدگاه موجود شدن ماهیت قبل از موجود شدن آن، تناقض و محال نیست؛ زیرا معلول در مرتبه قبل با وجود جمعی و در مرتبه بعد با وجود تفصیلی موجود است. توضیح آنکه، معلول با تمام حیثیاتی که دارد، از جمله وجوب لاحق، در مرتبه علت حضور جمعی دارد؛ به طوری که این حضور جمعی موجب ترکیب علت نمی‌شود. بنابراین، معلول در همان مرتبه علت، به وجوب سابق و سایر صفاتش متصف می‌شود. از این رو، وجوب سابق عبارت است از حیثیت تعیین معلول در مرتبه وجود علت. این وجوب عین وجود علت بوده، به وجود علت نیز موجود است. این دیدگاه را آقا علی مدرس طهرانی ارائه کرده است:



الوجوب السابق هو تعین المعلول بهوئته الخاصة في مرتبة اقتضاء العلة  
المتفضية الجامعة لجميع جهات اقتضاء تلك الهوية الذي هو عين وجودها...  
(مدرس طهراني، ۱۳۸۷، ج ۲: ۴۲۳).

### بررسی

این تبیین از قاعده وجوب سابق، خارج از محل بحث در قاعده است؛ زیرا بحث قاعده وجوب سابق درباره این نیست که آیا معلول در مرتبه علت خود حضور جمعی و اجمالی دارد یا نه؛ بلکه بحث درباره وجوب تفصیلی معلول است؛ به این صورت که: آیا پس از تحقق علت تامه (یا همان وجود بسیط و جمعی معلول) وجود تفصیلی معلول ضرورت بالغير دارد یا نه؟ دیدگاه فوق در برابر این پرسش، هیچ پاسخی ارائه نمی دهد.

### دیدگاه پنجم: نفس ماهیت با نظر به علت تامه به منزله موصوف وجوب سابق

وجوب سابق، وصف ماهیت است با نظر به وجود علت تامه آن. ماهیت که خالی از وجود و عدم است، با نظر به ذات خودش، ممکن بالذات است و با نظر به وجود علت تامه اش، واجب بالغير است و از وجوب سابق برخوردار است. در این دیدگاه مفاد قاعده وجوب سابق چنین است: «هنگام تحقق علت تامه، ماهیت حقیقتاً متّصف است به اینکه وجودش در مرتبه بعد ضرورت دارد». اشکال تقدم وصف بر موصوف، عیناً درباره صفات ثبوتی لازم ماهیت - مانند متساوی بودن با وجود و عدم یا احتیاج داشتن به علت - نیز مطرح می شود و هر پاسخی درباره این صفات داده شود، در بحث کنونی نیز می تواند مورد استفاده قرار گیرد.

پاسخ صحیح به اشکال، بر تبیین فراگیر از نظریه نفس الامر مبتنی است. در این نظریه، نفس الامر ثبوت عامی است که شامل اعدام و امور اعتباری نیز می شود. این تبیین از نفس الامر می تواند مشکل معیار صدق قضایای عدمی و نیز موضوع

قرار گرفتن آنها را برای احکامی ثبوتی حل کند. بر اساس این تبیین، وجود دو اصطلاح دارد: یک اصطلاح، «وجود به معنای اخص» یعنی همان وجود اصیل و حقیقت عینی است و اصطلاح دیگر «وجود به معنای اعم» است که شامل وجود اصیل، وجود اعتباری برای ماهیت من حیث هی، وجود مفاهیم انتزاعی و مفاهیم عدمی و حتی شامل عدم نیز می‌شود (نک: طباطبایی، ۱۴۲۰ق: ۲۱؛ جوادی آملی، ۱۳۷۵، بخش سوم از جلد اول: ۲۲۶).

اثبات گونه‌ای از وجود به معنای اعم برای مرتبه تقرر ماهوی، زمینه را فراهم می‌کند تا ماهیت من حیث هی یا سایر اعتبارات ماهیت که هنوز متلبس به «وجود به معنای اخص» نشده‌اند، موضوع برخی احکام قرار گیرند. علامه طباطبائی درباره اتصاف ماهیت به امکان از همین نکته استفاده کرده و با در نظر گرفتن وجود نفس‌الامری برای ماهیت من حیث هی، احکام علیت را در آن جاری کرده است؛ او ماهیت من حیث هی را علت امکان معرفی می‌کند (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۱: ۱۶۳، تعلیقه علامه طباطبائی).<sup>۱</sup>

در خصوص وجوب سابق هم می‌توان گفت ماهیتی که علت آن موجود است، نحوی از ثبوت و تحقق را در نفس‌الامر داراست و به اعتبار همین تحقق

۱. «أن الماهية من حيث هي مسلوب عنها كل من الضروريتين بالسلب البسيط المحصل وهذان سلبان ليس فيهما حكم ولا جهة أصلاً ثم إن للعقل أن يبدل كل قضية سالبة موجودة الموضوع إلى موجبة معدولة المحمول فيقول إن الماهية من حيث هي مسلوب عنها الضرورتان وهذه القضية تحكى عن السالبتين المذكورتين والحمل فيها حمل شائع لا حمل أولى وعند ذلك يتحقق الإمكان وهو سلب الضرورتين باعتبار أنه ثابت وموجب للماهية لا باعتبار أنه رفع للضرورتين فيكون معنى ثبوتها بوجه ويحتاج إلى علة وإذ ليس غير الماهية فهي علتها فهو للماهية باقتضاء منها» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۱: ۱۶۳، تعلیقه علامه طباطبائی).

نفس الامری، قبل از وجود بالمعنی الاخص به وجوب سابق متصف می شود. درست است که طبق مقدمه سوم اشکال، «عروض صفت وجودی بر یک موصوف مستلزم وجود آن موصوف در مرتبه قبل است»، اما چنین چیزی به معنای آن نیست که موصوف باید از وجود به معنای اخص برخوردار باشد؛ بلکه موصوف متناسب با صفتی که عارض آن می شود، می تواند مرتبه‌ای از مراتب وجود به معنای اعم را دارا باشد. به عبارت دیگر، وجود و ثبوت «مثبت له» در قاعده فرعیه، همان وجود بالمعنی الاعم است، نه وجود بالمعنی الاخص. با این بیان، موجود شدن ماهیت قبل از موجود شدن آن - که در مقدمه پنجم اشکال آمده است - تناقض و محال نیست؛ زیرا موجود شدن (به معنای اعم) ماهیت، قبل موجود شدن (به معنای اخص) ماهیت تناقض نیست و محذوری هم در پی ندارد.

ممکن است در برابر پاسخ فوق، چنین اشکالی<sup>۱</sup> مطرح شود: درست است که ماهیت خالی از وجود و عدم، در مرتبه‌ای از مراتب نفس الامر، وجود بالمعنی الاعم دارد و به همین اعتبار می تواند برخی لوازم خود را در این مرتبه بپذیرد، لیکن ثبوت نفس الامری ماهیت در این مرتبه، نمی تواند مجوز اّصاف ماهیت به محمولات مختص به مرتبه بعد باشد، و چون وجوب از اوصاف وجود به معنای اخص است، از جمله محمولاتی است که تنها در مراتب بعد حضور دارد و نمی تواند در مرتبه قبل عارض ماهیت شود.

پاسخ اشکال این است که وجوب به طور مطلق از عوارض «وجود به معنای

۱. اشکال سابق درباره موضوع ضرورت سابق بود و این اشکال درباره محمول ضرورت سابق

«اخص» نیست؛ بلکه در مواردی که وجوب، وصف ماهیت است، از عوارض خود ماهیت است. به همین دلیل، ماهیت، پیش از آنکه از «وجود به معنای اخص» برخوردار شود، می‌تواند پذیرای وصف وجوب باشد. حاصل اینکه در قاعده ضرورت سابق، ماهیت در مرتبه سابق، متّصف است به اینکه واجب است در مرتبه بعد موجود شود؛ این وجوب پیش از برخورداری از «وجود به معنای اخص» بر ماهیت عارض می‌گردد.

#### دیدگاه صدرالمتألهین درباره موصوف وجوب سابق

در نگاه ابتدایی، از پنج دیدگاه ارائه‌شده درباره موصوف وجوب سابق، سه دیدگاه آن به صدرالمتألهین قابل استناد است. استاد جوادی آملی دیدگاه اول را به صدرالمتألهین نسبت می‌دهد (نک: جوادی آملی، ۱۳۷۵، بخش سوم از جلد اول: ۲۲۹، تعلیقات استاد جوادی آملی) و استاد فیاضی دیدگاه دوم را (فیاضی، یادداشت‌های شخصی)؛ اما از نظر نگارنده، دیدگاه پنجم نیز به صدرالمتألهین قابل استناد است. آنچه موجب اسناد دیدگاه اول و دوم به صدرالمتألهین شده، عبارت او در تعلیقه بر الهیات شفاست. صدرالمتألهین در این عبارت، وجوب سابق را وصف تأثیر علت [تامه] دانسته است:

و اعلم أن کل ممکن محفوف بالوجوبین أحدهما الوجوب السابق و هو کون  
علته بحيث يجب لها التأثير و الإيجاد و الثانی الوجوب اللاحق و هو الضرورة  
بشرط المحمول (ملاصدرا، ۱۳۸۲، ج ۲: ۷۰۷).

لیکن صدرالمتألهین در کتب دیگر خود وجوب سابق را وصف خود ماهیت دانسته است:

...أن الشيء أي الماهية أمكنت فاحتاجت فأوجبت فوجدت فوجدت،

و هذا لا ينافي كون الوجود أول الصوادر وأصلها لأن الموضوع في هذا الحكم الوجود و فيما ذكر المنظور إليه حال الماهية بقياسها إلى وجودها و إلى جاعل وجودها (همو، ۱۹۸۱م، ج ۱: ۲۱۷).

...أن كل ماهية ممكنة أو كل وجود إمكاني لا يتقرر و لا يوجد ما لم يجب تقرر و وجوده بعلة» (همان: ۲۲۳).

إن ما مضى في الفصل السابق هو ثبوت الوجود السابق للممكن الناشئ من قبل المرجح التام (همان: ۲۲۴).

...أن الوجوب السابق للممكن، بالغير<sup>۱</sup> ... (همان).

عبارت او در تعلیقه بر شفا با سایر عبارات که در آنها وجوب سابق وصف خود ماهیت دانسته شده، ناسازگار است و به همین دلیل، باید متشابهات کلام او را به محکّمات آن ارجاع داد. با توجه به اینکه عبارت تعلیقه بر شفا تنها یک مورد است و امکان توجیه آن نیز وجود دارد، شایسته است دیدگاه پنجم به ملاصدرا نسبت داده شود. عبارت تعلیقه بر شفا را هم می توان بدین صورت توجیه کرد که تلازم تحلیلی میان تأثیر علت و وجود معلول، موجب می شود وجوب تأثیر علت، مستلزم وجوب تحقق معلول باشد و وجوب تحقق معلول هم، ملازم با وجوب تأثیر علت؛ بنابراین، صدرالمتألهین در تعلیقه بر الهیات شفا وجوب سابق را به لازم موصوف و در سایر عبارات به خود موصوف نسبت داده است.

## ۲. مراد از علت تامه در قاعده وجوب سابق

بنا بر قاعده وجوب سابق، شیء ممکن (ماهیت) تا هنگامی که به واسطه علت خود واجب نشود، موجود نمی گردد. علتی که در این قاعده مطرح است، علت تامه است؛ زیرا بدون علت تامه، وجوب و در نهایت وجود عارض ماهیت

۱. در مباحث قبلی گذشت که اگر وجوب سابق وصف علت باشد، دیگر بالغیر نخواهد بود.

نمی‌شود. در قاعده وجوب سابق باید به دو پرسش اساسی درباره علت تامه پاسخ داد:

پرسش اول: مراد از علت تامه در قاعد وجوب سابق چیست؟ آیا مراد علت تامه به وصف مؤثر بودن است یا ذات علت تامه بدون وصف مؤثر بودن در پاسخ باید گفت مراد از علت تامه، ذات علت تامه بدون وصف مؤثر بودن است؛ زیرا علت به وصف مؤثر بودن، ضرورتاً مستلزم وجود معلول است و این قابلیت را ندارد تا محل نزاع قرار گیرد. هیچ یک از موافقان و منکران این قاعده، در این مطلب نزاعی ندارند که هنگام تأثیر علت تامه، وجود معلول ضرورت دارد. اگر علت تامه تأثیر کند و معلول - که اثر علت تامه است - موجود نشود، خلف تأثیر علت تامه است؛ بلکه اصلاً معلول چیزی جز تأثیر علت تامه نیست و انفکاک معلول از تأثیر علت تامه، در حقیقت انفکاک شیء از خودش است. بنابراین، مراد از علت تامه در قاعده، ذات علت تامه است بدون وصف علیت و تأثیرگذاری. در قاعده وجوب سابق بحث به این صورت مطرح می‌شود: بعد از تحقق علت تامه و قبل از تحقق معلول، آیا تأثیر علت تامه یا همان وجود معلول ضرورت دارد؟

پرسش دوم: وجوب سابق جزء علت تامه و مقدم<sup>۱</sup> بر آن است یا خارج از علت تامه و مؤخر از آن؟

وجوب سابق، از جمله اموری است که وجود معلول متوقف بر آن است؛ ولی به تنهایی - با صرف نظر از امور دیگر - برای وجود معلول کافی نیست و هر چه وجوب معلول متوقف بر آن باشد و به تنهایی برای وجود معلول کافی نباشد، از

۱. مراد تقدم رتبی است.

اجزای علت تامه است و به همین دلیل، وجوب سابق از اجزای علت تامه است. از طرف دیگر، اگر وجوب سابق از اجزای علت تامه باشد، علتی که وجوب را رقم می‌زند، علت تامه نیست، بلکه بخشی از آن است؛ در حالی که گفته شد مراد از علت در قاعده وجوب سابق، علت تامه است. به عبارت دیگر، اگر وجوب سابق جزء علت تامه باشد، از باب تقدم جزء بر کل، رتبتاً مقدم بر علت تامه است؛ در حالی که در قاعده وجوب سابق، وجوب متأخر از علت تامه است. پاسخی که به این پرسش داده شده، این است که وجود معلول متوقف بر وجوب سابق است، اما وجوب سابق از اجزای علت تامه نیست؛ زیرا اجزای علت تامه، اموری هستند که وجود معلول در خارج متوقف بر آنهاست، نه در تحلیل عقل:

*ان جزء العلة التامة ما يتوقف عليه المعلول في الخارج لا في اعتبار العقل*

(لایهیجی، ۱۰۷۲ق، ج ۱: ۹۴).

این پاسخ صحیح نیست؛ زیرا بیانی که احتیاج وجود معلول را به علت تامه تبیین می‌کند و نیز رابطه علت تامه و علت ناقصه را با وجود معلول بیان می‌دارد، هم شامل علت خارجی و هم شامل علت تحلیلی می‌شود. بنابراین، اگر در تحلیل عقل، وجود معلول متوقف بر وجوب سابق است، وجوب سابق از اجزای علت تامه به شمار می‌آید.

پاسخ دیگر آن است که مراد از علت تامه در قاعده وجوب سابق، علت تامه به معنای حقیقی آن نیست؛ بلکه علت ناقصه‌ای است که تمام اجزای علت تامه، جز وجوب سابق را داراست:

*...الوجوب يعتبر بالنسبة الى علة ناقصة هي جميع ما يتوقف عليه الوجود*

*سوی الوجوب (همان).*

این پاسخ از ضمیمه شدن چند مقدمه حاصل شده است:

(۱) علت ناقصه به تنهایی مستلزم وجوب و وجود معلول نیست.

(۲) وجود معلول متوقف بر وجوب سابق است؛ لیکن وجوب سابق به تنهایی برای وجود معلول کافی نیست.

(۳) هر امری که وجود معلول متوقف بر آن است و به تنهایی برای وجود معلول کافی نیست، جزء علت تامه است. بنابراین، وجوب سابق از اجزای علت تامه شمرده می‌شود.

(۴). چون وجوب سابق از اجزای علت تامه معلول است، علتی که در قاعده وجوب سابق مطرح و مقدم بر وجوب سابق است، علت تامه نیست.

بنابراین، آنچه سابق بر وجوب سابق است و وجوب سابق از آن ناشی می‌شود، علت تامه معلول نیست؛ بلکه سایر اجزای علت تامه است که با ضمیمه شدن وجوب سابق به آنها، معلول موجود می‌شود. از این رو، اگرچه ظاهر ترکیب «علت تامه» در قاعده وجوب سابق، «تمام چیزی است که وجود معلول متوقف بر آن است»، لیکن این معنای ظاهری مراد نیست؛ بلکه مراد از علت تامه «تمام چیزی است که وجود معلول متوقف بر آن است، جز وجوب سابق معلول».

این تبیین از برخی عبارات حکیم سبزواری قابل استفاده است و او نیز وجوب سابق را جزء اخیر از علت تامه می‌داند:

... تجویز وقوع وجود الممكن بالأولویة الغير البالغة إلى حد الوجوب الناشئة من الغير مثل أن يقال يقع الكون على السطح مثلا بمجرد تصور الفاعل إياه و التصديق به و الإرادة له و نصب السلم و طی درجات السلم إلا الدرجة الأخيرة و بالجملة يقال بوقوع المعلول بلا تحقق الجزء الأخير من العلة التامة. (ملاصدرا، ۱۹۸۲م، ج ۱: ۲۲۲، تعلیقه سبزواری).



از این عبارت به خوبی استفاده می‌شود که در نظر حکیم سبزواری، وجوب سابق جزء اخیر علت تامه است؛ به طوری که اگر معلول بدون وجوب سابق و تنها با اولویت غیروجوبی موجود شود، معلول بدون محقق شدن جزء اخیر علت تامه، موجود شده است.

### ۳. قاعده وجوب سابق بنا بر اصالت وجود

قاعده وجوب سابق ابتدا درباره معلول ماهوی مطرح شده، در این میان، به مجعول بودن وجود و نیز تفاوت‌های معلول وجودی با معلول ماهوی توجه نشده است. پس از اثبات اصالت وجود و منقح شدن تفاوت‌های معلول وجودی با معلول ماهوی، با پرسش‌های زیر مواجه می‌شویم:

آیا قاعده وجوب سابق مختص معلول‌های ماهوی است یا در معلول‌های وجودی نیز می‌تواند جاری باشد؟

در صورت جریان قاعده در معلول‌های وجودی، آیا ادله اثبات آن، با ادله‌ای که حکمای پیشین درباره معلول‌های ماهوی اقامه کرده‌اند، یکسان است یا اینکه طرح بحث راجع به معلول‌های وجودی، استدلال‌های جداگانه‌ای می‌طلبد؟

صدرالمتألهین وجوب سابق را درباره ماهیت مطرح کرده، اما بدون تبیین و توضیح مناسب، نتیجه استدلال را از معلول‌های ماهوی به معلول‌های وجودی تعمیم داده است:

... أن كل ماهية ممكنة أو كل وجود إمكاني لا يتقرر ولا يوجد ما لم يجب

تقرره و وجوده بعلمته... (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۱: ۲۲۳).

در نگاه ابتدایی، برای تعمیم قاعده وجوب سابق به معلول‌های وجودی، سه راه حل به نظر می‌رسد که هر یک از آنها باید به صورت جداگانه بررسی شود:

### راه حل اول

این قاعده در «معنای وجود امکانی» جاری می‌شود، نه در واقعیت خارجی وجود امکانی. معنای «وجود امکانی» مانند معانی ماهوی، نسبتی یکسان به وجود و عدم دارد؛ یعنی معنای «وجود امکانی» می‌تواند به حمل شایع موجود یا معدوم باشد؛ برای همین وجود و عدم آن، به علت نیاز دارد. همین امر موجب می‌شود تا براهینی که ضرورت سابق را برای ماهیت به عنوان یک معنای متساوی با وجود و عدم اثبات می‌کنند، در معنای وجود امکانی نیز جاری شوند و ضرورت سابق را برای معنای «وجود امکانی» اثبات کنند.

### بررسی راه حل اول

در این راه حل، عدم جریان قاعده در وجوب عینی، اصلی پذیرفته شده است و به جای آن قاعده وجوب سابق در معنای «وجود امکانی» جاری می‌شود؛ در حالی که ملاصدرا قاعده وجوب سابق را در حقیقت عینی وجود امکانی جاری می‌داند، نه در معنای آن.

### راه حل دوم

راه حل دوم، استفاده از یک معنای جامع بین امکان «ماهوی» و امکان «وجودی» است. با ارائه این معنای جامع، استدلال‌هایی که با استفاده از معنای امکان بر قاعده وجوب سابق اقامه شده است، افزون بر معلول‌های ماهوی، شامل معلول‌های وجودی نیز می‌شود. صدرالمتألهین برای دستیابی به این معنای جامع، اصطلاح وجوب و امکان را از تقسیم زیر به دست می‌آورد:

هر موجودی که با قطع نظر از هر چیزی - اعم از حیث تعلیلیه و تقییدیه - مورد لحاظ عقل قرار گیرد، از دو صورت خارج نیست: یا معنای عام موجودیت از ذات آن انتزاع می‌شود، و یا انتزاع معنای موجودیت از آن، به حیثیت تقییدیه یا

تعلیلیه نیازمند است. موجودی که از شق اول به دست می‌آید، موجود «واجب» و موجودی که از شق دوم به دست می‌آید، موجود «ممکن» است؛ چه ماهیتی باشد که برای انتزاع عنوان عام موجودیت به حیثیت تقییدیه نیاز دارد، و چه وجود معلولی که برای انتزاع این عنوان به حیثیت تعلیلیه محتاج است. بنابراین، این معنای عام از امکان، شامل دو معنای متفاوت از امکان می‌شود: یکی امکان ماهوی به معنای «لاضرورت بودن ماهیت نسبت به وجود و عدم» و دیگری امکان وجودی به معنای تعلق و عین ربط بودن وجود معلول به علت خود، به گونه‌ای که هیچ حیثیت دیگری جدا از حیثیت تعلقی و ارتباطی برای آن قابل تصور نباشد (همان: ۱۵-۱۶).

پس از دستیابی به معنای جامع امکان، این پرسش مطرح می‌شود که: چگونه ادله ضرورت سابق در این معنای جامع جاری می‌شود؟

تحقیق مطلب آن است که ادله وجوب سابق به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول از طریق تحلیل معلول به ضرورت سابق می‌رسند؛ به این صورت که اگر معلول قبل از موجود شدن واجب بالغیر نباشد، برای آن محذوری - مانند محذور موجود شدن شیء بدون تعیین و تخصص - لازم می‌آید. دسته دیگر، ادله‌ای هستند که از راه تحلیل علت تامه، وجوب سابق معلول را اثبات می‌کنند؛ بدین صورت که اگر معلول پیش از موجود شدن، واجب نباشد، یک مشکل و محذور عقلی - مانند محذور خلف در تمامیت علت تامه - دامن‌گیر علت تامه می‌شود.

ادله دسته اول به امکان ماهوی اختصاص دارند و در معنای جامع امکان جاری نمی‌شوند؛ زیرا ارکان این ادله را مفاهیم و حدودی تشکیل می‌دهند که

مختص به امکان ماهوی هستند؛ مانند «استواء نسب ممکن به وجود و عدم» و مناط بودن امکان برای احتیاج به علت؛ اما دسته دوم ادله وجوب سابق در معنای جامع امکان جاری هستند و ضرورت وجود مطلق معلول را - چه ماهیت و چه وجود - نتیجه می‌دهند. مثلاً یکی از ادله دسته دوم این است که اگر علت تامه محقق باشد و موجود ممکن - چه ماهیت و چه وجود - واجب بالغیر نباشد، علت تامه واجد همه امور مورد نیاز برای وجود معلول نخواهد بود و این به معنای خلف در تمامیت علت تامه است. روشن است که این دلیل - در صورت تمامیت - ضرورت بالغیر را، هم برای معلول ماهوی و هم برای معلول وجودی اثبات می‌کند. از عبارات صدرالمتألهین استفاده می‌شود که آنچه موجب شده تا وی قاعده وجوب سابق را به وجودات امکانی سرایت دهد، همین جریان ادله دسته دوم در وجودات امکانی است:

فقد ظهر أن المفروض [أی: تحقق الممكن من دون وجوب سابق] مستحيل ...  
 من جهة أن ما فرضناه علة مخصصة لم يكن إياها فكان الشيء غير نفسه وهو  
 محال... فقد صح إذن أن كل ماهية ممكنة أو كل وجود إمكانية لا يتقرر ولا  
 يوجد ما لم يجب تفرده ووجوده بعلة فلا يتصور كون العلة علة ما لم يكن  
 ترجيحها للمعلول ترجيحاً إيجابياً (همان: ۲۲۳).

### راه حل سوم

راه سومی که می‌توان برای جریان قاعده وجوب سابق در معلول‌های وجودی در نظر گرفت، استفاده از معنای «لاضرورت» در معلول‌های وجودی است. امکان به معنای «لاضرورت» مختص به ماهیت نیست و معلول‌های وجودی نیز افزون بر اتصاف به «امکان فقری» به امکان به معنای «لاضرورت» متصف می‌شوند. اتصاف وجود معلول به «لاضرورت» زمینه را فراهم می‌کند تا آن دسته از براهین

و جوب سابق که حد وسط آنها «لاضرورت» و «امکان ماهوی» است، در معلول‌های وجودی نیز جاری شوند.

بیان مطلب اینکه، حاصل تقسیمی که در راه حل پیشین ارائه شد، دستیابی به معنای جامع امکان بین ماهیت و وجود بود. بر طبق این تقسیم، اگر انتزاع عنوان موجودیت از موجود، به حیثیت تعلیلیه یا تقییدیه نیازمند نباشد، چنین موجودی واجب است، و اگر انتزاع موجودیت به حیثیت تعلیلیه یا تقییدیه نیازمند باشد، موجود ممکن است. با دقت در این تقسیم، روشن می‌شود خروجی این تقسیم، انقسام موجود به واجب بالذات (واجد حیثیت اطلاقیه) و ممکن بالذات (فاقد حیثیت اطلاقیه) است. مراد از واجب بالذات نیز در این تقسیم، واجب ازلی است، نه وجوب ذاتی مادام‌الذات. در این تقسیم معنای امکان، گسترش بیشتری می‌یابد و امکان فقری را در وجودات و امکان ماهوی را در ماهیات دربرمی‌گیرد؛ اما به همین مقدار نیز گستره معنای وجوب کمتر شده است و تنها شامل موجود ضروری ازلی می‌شود. بنابراین، در این تقسیم، معنای «وجوب» همان «وجوب ازلی» و معنای جامع امکان «لاضرورت ازلی» است. علامه طباطبائی به‌خوبی به مطلب توجه داشته، در این باره می‌نویسد:

*ان هذا التقسیم یفید انقسام الموجود إلی واجب الوجود بالذات و غیره من*

*الممکنات وجوداً أو ماهیة... (همان: ۸۵، تعلیقہ علامہ طباطبائی).*

این «لاضرورت ازلی» با «ضرورت ذاتی مادام‌الذات» در وجودات امکانی قابل جمع است و اجتماع این دو محذوری را به دنبال ندارد.

پس از اتصاف معلول‌های وجودی به «لاضرورت»، زمینه جاری شدن دسته اول از ادله وجوب سابق در وجودات امکانی فراهم می‌شود و به کمک آنها می‌توان قاعده وجوب سابق را افزون بر ماهیات، برای وجودات امکانی نیز اثبات

کرد.

تفاوت این راه حل با راه حل دوم این است که در راه حل دوم، جاری نشدن دسته اول<sup>۱</sup> از ادله وجوب سابق در وجودات امکانی پذیرفته شده بود و به همین دلیل، راه حل دوم به دنبال جاری ساختن دسته دوم<sup>۲</sup> ادله وجوب سابق در وجودات امکانی بود؛ اما راه حل سوم به دنبال این است که از طریق اتصاف وجود به «لاضرورت»، ادله دسته اول را نیز در وجودات امکانی جاری کند و وجوب سابق را نتیجه بگیرد.

### بررسی راه حل دوم و سوم

بررسی راه حل دوم و سوم، بر بیان مقدمه‌ای درباره اقسام وجوب بالغیر متوقف است:

وجوب بالغیر - به نحو منفصله حقیقیه - بر دو قسم است: قسم اول، وجوب سابق است که در قاعده «الشیء ما لم یجب لم یوجد» به کار رفته است. این وجوب در سلسله اعتباریات طولی ماهیت، بعد از تقرر ماهوی، امکان، احتیاج و ایجاب علت، و قبل از وجود معلول ماهوی قرار می‌گیرد (همان: ۲۲۴). از ویژگی‌های این قسم آن است که وجود معلول ماهوی متوقف بر این وجوب است و همین نکته موجب شده تا این وجوب با نام «وجوب سابق» شناخته شود. قسم دوم وجوبی است که در مرتبه هویت و ذات، همراه معلول است، اما بر وجود معلول تقدم ندارد. مفاد این وجوب آن است که معلول در ظرف و مرتبه‌ای که صلاحیت تحقق دارد، متصف به وجوب بالغیر است. عدم تقدم این

۱. یعنی ادله‌ای که از طریق تحلیل معلول، وجوب سابق را اثبات می‌کنند.

۲. یعنی ادله‌ای که از طریق تحلیل علت تامه، ضرورت سابق را اثبات می‌کنند.

و جوب بر وجود معلول به این دلیل است که وجود معلول متوقف بر این وجوب نیست و از این رو، تقدم رتبی وجوب سابق در این وجوب مطرح نخواهد بود. این قسم از وجوب بالغیر، بسیار کمتر از قسم قبل مورد توجه فیلسوفان قرار گرفته است. از جمله فیلسوفان اندک‌شماری که به این قسم از وجوب بالغیر توجه کرده‌اند، حکیم آقاعلی مدرس طهرانی است. او در تعلیقه خود بر کتاب *شوارق الالهام* می‌نویسد:

الوجوب السابق هو تعین المعلول بهویته الخاصّة فی مرتبة اقتضاء العلة  
المقتضیة الجامعة لجميع جهات اقتضاء تلك الهوية الذی هو عین وجودها  
والوجوب اللاحق هو تعین المعلول فی مرتبة وجوده و هویته بل کل وجوب اعتبر  
فی مرتبة ذات الشئ هو وجوب لاحق له و إن كان سابقاً بالنسبة إلی وجوب  
معلوله منه و وجه تسميته باللاحق هو كونه لاحقاً بالوجوب السابق فی اكثر افراده  
و هی الوجوبات الحاصلة فی مرتبة الوجودات الممكنات، و الوجوب بشرط  
المحمول وجوب آخر اخص منه و لا یحصل إنا بأعتبار الإشتراط و اعتبار  
المحمول مع الموضوع الخالی عنه بحسب ذاته... (مدرس طهرانی، ۱۳۸۷، ج ۲:  
۴۲۳-۴۲۴).

از عبارات مدرس طهرانی، سه وجوب قابل استفاده است: یکی، وجوب سابق که قبل از مرتبه وجودی معلول است؛ دیگری، وجوبی که در ظرف وجود معلول متقرر است؛ و سوم، وجوب به شرط محمول که مشروط و مقید به وجود است. آنچه در این عبارت مهم است، توجه آقاعلی مدرس به وجوبی است که در مرتبه وجود شیء مستقر است؛ اما اینکه آن را وجوب لاحق بنامیم یا وجوب مقارن، امری کم‌اهمیت و مربوط به به‌کارگیری اصطلاح است.

با توجه به این مقدمه در بررسی راه حل دوم می‌گوییم: اثبات وجوب بالغیر از

طریق «معنای جامع امکان»، موجب اثبات وجوب سابق برای معلول‌های وجودی نمی‌شود؛ زیرا همان‌طور که در بیان اقسام ضرورت بالغیر بیان شد، اصل وجوب بالغیر یک چیز است و سبق آن بر وجود معلول چیز دیگری. آنچه در این استدلال برای معنای جامع ممکن اثبات می‌شود، اصل وجوب بالغیر است؛ اما سبق این وجوب بر وجود معلول، هنگامی اثبات می‌شود که توقف وجود معلول بر وجوب بالغیر به اثبات رسیده باشد.

در معلول‌های وجودی، نه‌تنها دلیلی برای اثبات این توقف در دست نیست؛ بلکه دلیل بر نفی آن موجود است. در معلول‌های وجودی، وجوب بالغیر صفت وجود و رتبتاً متأخر از وجود است و به همین دلیل، نمی‌تواند «متوقفٌ علیه» وجود و رتبتاً بر آن مقدم باشد؛ برخلاف وجوبی که صفت ماهیت است و به تبع خود ماهیت در مراتب نفس‌الامر بر وجود مقدم است. بنابراین، در معلول‌های وجودی، از یک طرف، ادله دسته دوم - در صورتی که تمام باشند - اصل وجوب بالغیر را اثبات می‌کنند و از طرف دیگر، تأخر وجوب از معلول‌های وجودی، عدم توقف وجوب را بر وجود افاده می‌کند، که براین‌دو، اثبات وجوب مقارن برای معلول‌های وجودی است، نه وجوب سابق.

از آنچه بیان شد، این نکته روشن می‌شود که راه حل سوم هم نمی‌تواند قاعده وجوب سابق را در وجودات امکانی جاری سازد؛ زیرا امکان به معنای «لاضرورت ازلی» در وجودات امکانی، وصف خود وجود است و به همین دلیل نمی‌تواند متوقفٌ علیه وجود و مقدم بر آن باشد. بنابراین، در این راه حل نیز وجوبی که درباره وجودات امکانی مطرح می‌شود، چیزی فراتر از وجوب مقارن نیست.



بررسی راه حل های سه گانه به چنین نتیجه ای می انجامد: تأخر رتبی وجوب و امکان از نفس وجودات عینی، مانع اصلی جریان قاعده وجوب سابق در وجودات امکانی است؛ بنابراین، قاعده وجوب سابق در معلول های وجودی جاری نمی شود و به جای آن باید از وجوب مقارن در معلول های وجودی استفاده کرد.

### نتیجه گیری

(۱) موصوف وجوب سابق، ماهیت است با نظر به وجود علت تامه آن. ماهیتی که علت آن موجود است، نحوی از ثبوت و تحقق بالمعنی الاعم را در نفس الامر داراست و به اعتبار همین تحقق نفس الامری، قبل از وجود بالمعنی الاخص به وجوب سابق متصف می شود.

(۲) مراد از علت تامه، ذات علت تامه بدون وصف مؤثر بودن است.

(۳) مراد از علت تامه در قاعده وجوب سابق، علت تامه به معنای حقیقی آن نیست؛ بلکه علت ناقصه ای است که تمام اجزای علت تامه، جز وجوب سابق را دارد.

(۴) قاعده وجوب سابق مختص به معلول های ماهوی است و در معلول های وجودی جاری نیست.

(۵) تأخر رتبی وجوب از وجودات عینی، مانع اصلی جریان قاعده وجوب سابق در وجودات امکانی است. بنابراین، قاعده وجوب سابق در معلول های وجودی جاری نمی شود و به جای آن باید از وجوب مقارن در معلول های وجودی استفاده کرد.

(۶) برای اثبات وجوب مقارن برای معلول های وجودی، می توان از طریق

«معنای جامع امکان» و نیز از طریق اتصاف وجود معلول به «لاضرورت»، اصل وجوب بالغیر را برای معلول‌های وجودی اثبات کرد، سپس با ضمیمه کردن عدم توقف معلول‌های وجودی بر وجوب، وجوب مقارن را برای معلول‌های وجودی نتیجه گرفت.

### منابع

- ابن سینا (۱۴۰۴ق)، الشفا؛ الإلهیات، به تصحیح سعید زاید، قم: مکتبه آیه الله المرعشی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۵)، ریح مختوم (شرح جلد اول سفار)، قم: انتشارات اسراء.
- رازی، فخرالدین (۱۴۱۱ق)، المباحث المشرقیة فی علم الالهیات و الطبیعیات، قم: انتشارات بیدار، چاپ دوم.
- طباطبائی، سید محمدحسین (۱۴۲۰ق)، نهاییة الحکمة، تصحیح و تعلیق عباسعلی زارعی سبزواری، قم: انتشارات مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ پانزدهم.
- فیاضی، غلامرضا، یادداشت های شخصی.
- قوشچی، علاءالدین علی بن محمد (بی تا)، شرح تجرید العقائد، چاپ سنگی.
- لاهیجی، فیاض (۱۰۷۲ق)، شوارق الإلهام فی شرح تجرید الکلام، اصفهان: انتشارات مهدوی.
- مدرس طهرانی، علی (۱۳۸۷)، مجموع مصنفات حکیم مؤسس آقا علی مدرس طهرانی، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۴۰۵ق)، تعلیقه علی نهاییة الحکمة، قم: انتشارات مؤسسه در راه حق، چاپ اول.
- ملاصدرا، صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی (۱۳۸۲)، شرح و تعلیقه صدرالمتألهین بر الهیات شفا، تصحیح تحقیق و مقدمه نجفقلی حبیبی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، چاپ اول.

